

خودشناسی

دوره نوزدهم - جلسه ۳۹

استاد حسین نوروزی

(۸ اسفند ۱۳۸۴)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

بحث ما در این مرحله بود که چگونه باید مسیر ایمان را طی کنیم؟ از زنده نگه داشتن یاد خدا، اطاعت از خدا و اطاعت نکردن از شیطان، قصد تقرب به حق تعالی، نیاز به مربی و امام و توسل شروع شد تا به این جا رسیدیم که در این جلسه می‌خواهیم بیان کنیم که اطاعت در مقابل مخالفت است. همانگونه که ما باید مطیع خدا باشیم تا یاد خدا در دل‌های ما زنده نگاه داشته شود و به ایمان ما اضافه گردد، در مقابل باید با شیطان مبارزه و مخالفت کنیم. یعنی نه فقط از شیطان اطاعت نکنیم و مطیع شیطان نباشیم، بلکه نسبت به شیطان عاصی باشیم. عصیان در مقابل شیطان و مخالفت، معاندت و دشمنی با او خود مقوله مستقلی است. «إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ». شیطان دشمن آشکار شماست. یعنی حواستان جمع باشد، همان‌طور که با خدا دوستی می‌کنید، با شیطان هم دشمنی کنید. همان‌طور که تولی دارید، تبری هم داشته باشید. تولی و تبری از واجبات شمرده شده است. نمی‌شود شما این مسیر را بدون تبری از شیطان و شیطان صفت‌ها طی کنید.

در ابتدا شیطان‌شناسی لازم است که ما بفهمیم شیطان کیست؟ چه می‌کند؟ در کجا چه دستوراتی صادر می‌کند؟ این دستوری که الان صادر شده است دستور شیطان یا دستور رحمان و خداست؟ این مسأله بسیار مهم است. یکی از مواردی که ما باید درباره ضرورت و اهمیت نیاز به مربی، راهنما و امام اثبات کنیم، همین شیطان‌شناسی است. شیطان‌شناسی کار هر کسی نیست. نه تنها کار هر کسی نیست بلکه کار هیچ‌کس نیست. «إِلَّا شَذُوهُ وَ نَدُوهُ» تنها یک تعداد معدودی هستند که در هر زمان شیطان را آنگونه که هست و با چهره واقعی می‌شناسند؛ این تعداد همیشه کم هستند. چون کار سخت و دشواری است. شیطان «مَنْ حَيْثُ لَا تَعْلَمُونَ» وارد می‌شود. از جایی که شما خبر ندارید، از جایی وارد می‌شود که شما خیال می‌کنی خداست؛ دستوری می‌دهد که شما فکر می‌کنید که خدا آنرا دستور داده است. دستور خوبی است. مثلاً می‌گوید: «نماز بخوان!» همان حرفی که انبیاء الهی و خدا فرموده است، اما این که این نماز را کی بخوانی مهم است.

ما فکر می‌کنیم که باید کاری خودش خوب باشد، تا بگوییم این حق است؛ در حالی که حق آن است که همه چیز و همه جای آن خوب باشد، درون آن بدی نداشته باشد. اگر از شما سؤال کنند: «آیا نماز خواندن خوب یا بد است؟» خیلی رک و صریح می‌گوییم: «خوب است!» در حالی که اشتباه می‌کنی. باید بپرسی: «این نماز را قرار است چه کسی بخواند؟ می‌خواهد آن را برای چه کسی و کی بخواند؟ آن را کجا بخواند؟ آن را چگونه بخواند؟ می‌خواهد نماز را به دستور چه کسی بخواند؟ می‌اهد در چه شرایط و وضعیتی نماز بخواند؟ ببینید چقدر قید شد؟! هر کدام از این موارد اگر رعایت نشود، موجب می‌شود که این نماز دیگر خوب نباشد. نماز باطل هم داریم. نماز است اما باطل و فاسد است.. نماز حرام هم داریم که نباید خوانده شود. در ایامی از ماه که خانم‌ها عذر شرعی پیدا می‌کنند، نباید نماز بخوانند. نماز خواندن برای آن‌ها حرام است؛ اگر نماز بخوانند معصیت کرده‌اند. پس ببینید همین نماز که به نظر خیلی واضح و روشن است، عمل خوبی است و این همه در اسلام به آن سفارش شده است؛ «أَوَّلُ مَا قَبِلْتُ» اولین چیزی که قبول می‌شود، نماز است بعد سراغ کارهای دیگر می‌آیند. اول نماز را می‌بینند که در چه وضعیتی است. البته باید ببینیم صلاة در آن جا به چه معناست. حالا آن بماند. پس این‌گونه نیست که ما خیال کنیم کارهای خوب و بد واضح و معلوم است. این ساده‌انگاری است.

شیطان از همین سادگی‌های ما استفاده می‌کند و به ما ضربه می‌زند. ما خیال و فکر می‌کنیم چه کارهایی خوب است؛ این کارها را انجام می‌دهیم و با نیت خیر به دین اسلام ضربه می‌زنیم. این که بیان کردیم که تا اسلام‌شناس نشوید، نمی‌توانید به اسلام خدمت کنید، همین است. یعنی تا نتوانید دست شیطان را بخوانید و حق و باطل را از هم تفکیک و جدا کنید نمی‌توانید به دین خدمت کنید. ما ماموریت داریم با شیطان مبارزه کنیم. کسی که شیطان را نمی‌شناسد، چگونه می‌خواهد با شیطان مبارزه کند؟! نکند مبارزه‌هایی که تا الان کردیم، مبارزه با خدا و اولیاء خدا بوده است؟! به اسم مبارزه با شیطان بوده است. یک مثال شیطان ظاهری را برای شما بگویم که نقل کردند که این که اسمش را می‌گذاریم شیطان بزرگ، در یکی از کشورهای که می‌خواسته آنجا را تحت سیطره خودش در بیاورد و استعمار خودش کند و بهره ببرد و ظلم و ستم کند و زور بگوید، عده‌ای را اجیر کرده بودند و به آن‌ها پول داده بودند که شعار بدهید و مرگ بر من بگویید! این معیارها وارونه است. با معیارهای وارونه، ما چکار می‌خواهیم کنیم، اگر امام، مقتدا و مربی نداشته باشیم که دست شیطان را بخواند و ما را بیدار کند که حواست جمع باشد، این خواسته شیطان است.

وقتی شیطان نزد حضرت ابراهیم علیه الصلاة والسلام آمد و به او گفت: «بگو: لا اله الا الله» حضرت فرمود: «من نمی‌گویم!» شیطان گفت: «چرا نمی‌گویی؟! لا اله الا الله که لفظ خوبی است؛ معنای خوبی هم دارد! چرا نمی‌گویی؟ مگر کافر شده‌ای؟! اگر ما بودیم خیلی سریع احساساتمان دینی‌مان تحریک می‌شد، می‌گفتیم: «راست می‌گوید! مگر کافر شده‌ای که نمی‌گویی لا اله الا الله؟!» حضرت فرمود: «من

می‌گوییم لا اله الا الله، اما وقتی می‌گوییم که تو نگفته باشی بگو! چون تو می‌گویی بگو، حتماً یک حسابی در کار تو هست! یک مکر و نیرنگی داری! نمی‌گوییم! به این لجبازی با شیطان می‌گویند. ما وظیفه داریم که با شیطان لجبازی و دشمنی کنیم. «إنه لکم عدو مبین.» حالا شیطان گاهی در بیرون در قالب یک انسان، یک حکومت، در قالب یک فرد چه مرد یا زن، کوچک یا بزرگ مجسم می‌شود. گاهی شیطان از درون وسوسه می‌کند؛ گاهی از بیرون و گاهی از درون دستور می‌دهد. اگر مربی، کارشناس و شیطان شناس نداشته باشیم که دست ما را در این مواقع بگیرد و به داد ما برسد، یقین داشته باشید که در ضلالت و گمراهی قرار می‌گیریم و به هلاکت می‌رسیم.

امام زین العابدین علیه الصلاة والسلام برای این‌که یقین کنید در ابتدای سخن خود قسم خورد و فرمود: «والله هلک من لیس له حکیم یرشده» به خدا قسم هلاک شد کسی که حکیمی نداشته باشد که او را ارشاد کند. مراجعات متعددی داشتیم که به آن‌ها از درون به دستوراتی داده می‌شد که ظاهراً دستورات خوبی بود اما باطناً کار شیطان بود. دنبال کسی گشته بودند که بتوانند به او اعتماد کنند؛ کسی که شیطان و دستورات و فرامین شیطان را می‌شناسد. وقتی به آن‌ها دستورالعمل دادیم، نجات پیدا کردند؛ راحت و خلاص شدند. کسانی هم بودند که اعتماد نداشتند، دنبال کسی نگشته بودند.

اولین کاری که ما باید انجام بدهیم این است که بگردیم کسی را پیدا کنیم که شیطان و خدا را خوب می‌شناسد، می‌تواند بین دستورات شیطان و دستورات خدا فرق بگذارد و آن‌ها را از هم تمیز بدهد که از آن به فرقان تعبیر می‌کنیم. بتواند بین حق و باطل، خوب و بد فرق بگذارد البته به‌طور واقعی تشخیص بدهد. وگرنه خوبی و بدی را به شکل ظاهری همه می‌شناسند و تشخیص می‌دهند، اگر از شما بپرسند: «کارهای خوب چیست؟» شما شروع به شمردن می‌کنی: نماز، روزه، راست‌گویی و... به این راحتی نیست، قرآن می‌فرماید: «إن تتقوا الله یجعل لکم فرقانا» اگر تقوا پیشه کنید خدا به شما فرقان می‌دهد؛ می‌گوییم: «کارهای بد چیست؟» شروع به شمردن می‌کنی: دروغ‌گویی، غیبت کردن و... همین‌طور ردیف می‌کنی. آیا شناسایی خوب و بد تقوا نمی‌خواهد؟! اگر انسان لامذهب و بی‌دین هم باشد می‌تواند این‌ها را بیان کند، این‌ها را می‌داند و می‌فهمد. چه کسی گفته است غیبت کردن بد است؟! حرف‌های خطرناک بسیاری وجود دارد.

کسی که نتواند اعتماد کند و امام معصوم نداشته باشد، نمی‌تواند کار خوب و بد را تشخیص بدهد و به جنگ دشمن برود. در این‌جا ضرورت عصمت امام معلوم می‌شود، این‌که چرا باید امامان ما معصوم باشند؟ چرا در هر زمانی وجود امام معصوم لازم است؟ ما چگونه باید اعتماد کنیم؟ حج کار خوبی است، اما امام حسین علیه السلام نیمه راه حج، قبل از این‌که اعمال را انجام دهد، از مکه خارج می‌شود. خیلی عجیب است! چون معیار وارونه است. بالاخره در این مکان بودن و انجام این اعمال

واجب است یا خارج شدن؟ خیلی‌ها مانندند که آیا اعمال حج را انجام بدهند؟! بعضی‌ها هم که به امام حسین علیه الصلاة و السلام اعتماد داشتند، حرکت کردند؛ حج را رها کردند و با حضرت آمدند. اگر من و شما آن‌جا بودیم چکار می‌کردیم؟ بعد از پیدا کردن امام، همراه امام می‌آمدیم، اما چقدر کار کردیم تا امام را پیدا کنیم؟ چقدر به شناختن امام زمان سفارش شده است! امام زمان خود را بشناس. بشناس یعنی چه؟ یعنی اسمش را بدان؟! در زمان غیبت که ارتباط مستقیم حضوری برقرار نمی‌شود؛ یعنی دستوراتش را بدان. بفهم که این دستور، عملکرد و برنامه امام زمان علیه الصلاة و السلام یا برنامه شیطان است؛ آیا به ادعای امام زمان و نائب امام زمان برای شما برنامه و تکلیف تعیین و درست می‌کند؟ کار بسیار مهمی است. بسیاری از کارهایی که بسیاری از اولیاء خدا انجام می‌دادند، از نظر بسیاری از ما زیر سؤال است؛ اشکال می‌کنند که این چه کاری بود که آن‌ها انجام دادند؟!

معمولاً و نوعاً اولیاء خدا در زمان‌های خودشان مورد اقبال و توجه نوع و عامه مردم نبودند بلکه مهجور و کنار بودند. آن‌ها همیشه اسرار داشتند. یعنی مردم نسبت به آن‌ها نامحرم بودند. ولی خدا بود اما کارهایی که انجام می‌داد، حرف‌هایی که می‌زد، برنامه‌هایی که داشت، از دید نوع مردم خلاف شرع، خلاف دین و خلاف اسلام بود. خلاف کدام اسلام بود؟ اسلام ظاهری که شما می‌شناسید؛ ظاهراً می‌دانیم، همین مثالی که زدم. در مواردی غیبت کردن واجب است. آیا شما می‌دانی آن موارد کجاست؟ ممکن است کلیات آن را بدانی، فقط چیزهایی شنیده‌ای اما آیا موارد و مصادیق آن را هم می‌دانی؟ در جاهایی تهمت زدن واجب است. همین تهمتی که می‌گوییم بد است. آیا موارد و مصادیق آن را هم می‌دانی؟ آیا قدرت تشخیص این را داری که الان در این‌جا باید تهمت زد؟ اگر ندانی و اشتباه کنی که این‌جا باید غیبت کرد، آیا می‌دانی چقدر خطرناک است؟! بین جهنم و بهشت است. کوچک‌ترین اشتباهی کنی، به جهنم می‌روی. خیلی خطرناک است! در مورد قاضی هم این‌گونه گفته‌اند که بین جهنم و بهشت است؛ کار حساسی است. در امور دنیا کارهای حساس زیاد داریم.

دوتا شصتی دارد. اگر این شصتی را بزند هلی‌کوپتر یا هواپیما سقوط می‌کند، اگر آن شصتی را بزند نجات پیدا می‌کند. مگر هر کسی می‌تواند خلبانی کند؟! امام لازم است. مگر می‌شود بدون استاد در این مسیر حرکت کرد و آن را طی نمود؟! مگر می‌شود بدون مربی این راه را رفت؟ مربی می‌خواهد که به او اعتماد داشته باشی. یا به امام معصوم یا به کارشناس باید رجوع کرد. وظیفه ما رجوع به کارشناس است. جاهل به عالم باید رجوع کند، هرچند احتمال اشتباه هم می‌دهی، اما وقتی که به معصوم دسترسی نداری، راهی جز این نیست. او عالم و حکیم است، منتها معصوم نیست. اگر شما از صد مورد، نود مورد خطا و اشتباه کنی، او نود و نه مورد را درست می‌رود؛ فقط یک اشتباه می‌کند. فرق عالم و غیر عالم در این است. وظیفه کسی که نمی‌داند این است که به کسی که می‌داند رجوع کند؛ این یک وظیفه عقلایی، دینی و شرعی است. یک مثال از کسانی که مشکل داشتند و به ما مراجعه کردند برای شما بیان

کنم که متوجه شوید که مبارزه با شیطان به این راحتی و آسانی که شما فکر می‌کنید نیست. شیطان‌شناسی کار سختی است.

می‌گفت: «مدتی است شیطان من را وسوسه می‌کند؛ در ذهنم می‌آید و به اولیاء خدا دشنام می‌دهد! مرتب بد و بی‌راه می‌گوید! ذهن من را مشغول کرده است.» وسوسه همین است. در کارها و برنامه‌های مختلف وسوسه‌هایی می‌شود. «مرتب نسبت به بهترین انسان‌ها حرف‌های بد و زشت می‌زند؛ من هم به کسانی که به آن‌ها فحش می‌دهد و بد و بی‌راه می‌گوید خیلی علاقه دارم؛ زندگی‌ام را از هم پاشانده است! همیشه ناراحتم! دین و ایمانم دارد از دست می‌رود! هستی‌ام دارد از دست می‌رود! چکار کنم؟» یک مورد و دو مورد هم نبود! موارد متعددی به ما مراجع کردند. ظاهراً چه باید بگوییم؟ ظاهراً باید بگوییم کاری که باید انجام بدهد این است که مرتب شیطان را لعن کند، تا می‌تواند شیطان را لعن کند تا نجات پیدا کند. هرچه بیشتر شیطان را لعن کند، شیطان قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود. آیا مربی و کارشناس نمی‌خواهد؟!

بگو نمی‌خواهد بعد برو تا دلت می‌خواهد لعن کن، تا شیطان پدرت را در بیاورد و بیچاره‌ات کند. می‌گوید: «مگر لعنت کردن شیطان بد است؟» نه! خیلی هم خوب است. گفت: «چکار کنم؟» گفت: «شیطان چه فحش‌هایی می‌دهد؟» شما دوتا هم روی آن بگذار و با او همراهی کن. برعکس است. اگر به من اعتماد نداشته باشد که نمی‌تواند قبول کند. اگر من را قبول نکند که کارشناس این کار هستم، نمی‌توانم اصلاً نمی‌شود مشکل او را حل کنم. می‌گوید: «این‌که خودش صد پله از شیطان بدتر است!! این خودش پدر جد شیطان است! ما پیش این آمدم که ما را از شر شیطان نجات بدهد، می‌گوید دوتا هم روی آن بگذار و با شیطان همراهی کن! به اولیاء خدا فحش بده! ما می‌گوییم: «در شیطان ذهن‌مان می‌آید و فحش می‌دهد، به هم ریخته و ناراحت شده‌ایم!» او می‌گوید: «خودت هم فحش بده! این‌طوری که اصلاً کافر مطلق می‌شویم! قتل ما واجب می‌شود.» کسانی که به این دستور العمل گوش کردند و اعتماد داشتند، مشکل‌شان حل شد. چرا؟ چون شیطان از حساسیت شما نسبت به اولیاء خدا سوء استفاده می‌کند. می‌بیند و می‌فهمد که شما خیلی آن‌ها را دوست داری و به آن‌ها خیلی علاقه داری، برای این‌که شما را اذیت کند و شما را رنج و زجر بدهد، از نقطه ضعف شما استفاده می‌کند. یک نقطه ضعف برای او درست کرده‌ای، او از همین‌جا استفاده می‌کند و به شما ضربه می‌زند.

کار شیطان این است. نیروی روانی شما را تحلیل می‌برد و شما را از هستی ساقط می‌کند. چون آدم خوبی هستی، چون احساسات پاکی داری. او هم می‌خواهد سوء استفاده کند. احساسات پاک بدون عقل، احساسات دینی بدون معرفت دینی جای پای شیطان است. آنقدر شما را اذیت می‌کند تا از علاقه و محبت خود نسبت به اولیاء خدا دست بکشی؛ آن‌ها را رها کنی. شما را از دین واقعی خارج می‌کند.

شخصی از کسی طلبکار بود. آمد در خانه را زد. سرش را از پنجره بیرون کرد و گفت: چه شده است؟» طلبکار گفت: «پول ما را نمی‌دهی؟!» مرد گفت: «نه! نمی‌دهم.» طلبکار گفت: بلا سرت می‌آورم، خشتک را در می‌آورم...» مرد گفت: «بایست آمدم.» پایین آمد و خشتک طلبکار را پایین کشید. گفت: «حالا می‌خواهی چکار کنی?!» طلبکار کمی فکر کرد که باید چکار کند! گفت: «خب کی می‌توانی پول ما را بدهی?!» گفت: «من که قبلاً به تو گفتم ندارم! اگر فلان تاریخ جور شد چشم می‌دهم!» خشتکش را بالا کشید. حالا اگر فرض کنید شما پیش یکی از اولیا خدا آمدی و به شما گفت: «آقا الان وقت خشتک پایین کشیدن است!» اگر شما بگویید: «نمی‌شود! آخر چطور می‌شود؟! بد است! زشت است! این کار خلاف شرع است! جایز نیست! سائر واجب است؛ باید سائر داشته باشیم!» بدان که کار درست نمی‌شود. من می‌گویم: «در موسم حج خارج شدن از مکه، حرام است.» می‌دانی که حرام است یعنی چه؟ اما امام حسین علیه‌السلام در موسم حج از مکه خارج می‌شود. آیا ما نمی‌دانیم حج یعنی چه؟ حرمت یعنی چه؟

این مسائل یعنی چه؟ این مسائل را نمی‌فهمیم؛ هنوز نمی‌شناسیم؛ آنقدر وارد نشده‌ایم. کسانی که در حج و مسائل مربوط به آن خیلی وارد شده‌اند، متوجه می‌شوند. شما با معیارها و دستورالعمل‌های وارونه آشنا نیستی؛ کسی که با این معیارها آشنا باشد امام معصوم است و به تبع او کسانی که در مکتب آن‌ها آموزش دیده‌اند نیز می‌توانند این معیارها را بشناسند. بنابراین تا اسلام‌شناس نشوید به درد اسلام نمی‌خورید بلکه به ضرر اسلام عمل می‌کنید. چرا؟ چون نمی‌دانی و نمی‌توانی خوبی‌ها را از بدی‌ها تشخیص بدهی؛ نمی‌توانی خدا و شیطان را از هم تفکیک کنی؛ چون فهم الهی و دینی نداری. فهم الهی و دینی همان فهم واقعی است. همه آنچه را که هست، با هم ببینی؛ جامع‌نگر و اسلام‌شناس باشی. اسلام یک بعد و دو بعد ندار بلکه ابعاد مختلفی دارد. باید همه ابعاد وجودی یک انسان را بشناسی، تا بتوانی دستورالعمل صادر کنی. مگر انسان سر خود می‌تواند با این معارف آشنا شود؟! همین‌طوری در خانه بنشیند و فکر کند، خودش به همه این مسائل برسد! محال ممکن است. باید مربی، آموزش و تعبد نسبت به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشد که به ما از وحی خبر بدهند؛ از بالا که بر ما و ابعاد وجودی ما مسلط هستند به ما بگویند که تو چه کسی هستی و چه باید بکنی.

بسیاری از کارهایی که ما انجام می‌دهیم، مطابق خواسته شیطان است اما خبر نداریم. گاهی شیطان چهل سال به نام دین، خدا و اسلام در قلب و جان ما، لانه کرده است، بعد از چهل سال ضربه نهایی را وارد می‌کند؛ مثل بسیاری از متدینین که برنامه‌ها و تقیدات مقدس‌مآبانه‌ای دارند. مثلاً برنامه دارند که نماز شب‌شان ترک نشود، مقید هستند که نماز اول وقت‌شان ترک نشود با این‌که این کارها مستحب است؛ واجب نیست. می‌دانید معنای «مقید هستند» چیست؟ یعنی به هر قیمتی شده است باید

نمازش را اول وقت بخواند. به هر قیمتی شده یعنی حتی اگر کار واجب‌تر پیش بیاید، می‌گوید: «نه! من مقید هستم! برنامه دارم!» اگر از آن برنامه تخلف کند، یک نمازش از اول وقت عقب بیفتد؛ برایش گران تمام می‌شود! برایش سنگین است! می‌گوید: «نمی‌توانم! نمی‌شود!» این شیطان است. مثال‌هایی می‌زنیم تا به تدریج با روش‌های شیطان آشنا شوید که چکار می‌کند و چه بلایی سر انسان می‌آورد. نماز اول وقت! الصلاة لأول وقتها! چقدر خوب است؟! چقدر به آن سفارش و تأکید شده؟ است! مقید بودن به نماز اول وقت، چقدر خوب است؟! آدم به نماز شب مقید باشد چقدر خوب است! غافل از این‌که انگیزه و نیت او از این‌که مقید است چیست؟ می‌خواهد رکورد بشکند. بحث دین، خدا و اسلام نیست. می‌خواهد در مسابقه رکورد بشکند.

می‌خواهد بعد از ده، بیست، سی یا چهل سال دیگر بگوید: «می‌دانید من چه کسی هستم؟ من چهل یا پنجاه سال است که نماز شبم ترک نشده است!» پاداش همه آن نمازها از بین رفت. از اول پاداشی نداشت. گاهی می‌گوییم بعد از پنجاه سال همه را ضایع کرد، اما نه از اول همه اجر و پاداش این نماز ضایع بود، حالا معلوم شد. همه را ضایع کرد و رفت. به این خاطر روزه نمی‌گیرد که خدا فرموده است؛ دستور خدا و مستحب است، بلکه روزه می‌گیرد که بعد از مدت‌ها بگوید: «من سالی به دوازده ماه، غیر از روزهای حرام، روزه هستم!» می‌خواهد رکوردی برا شکند که هیچ‌کس نشکسته است! می‌خواهد بگوید: «فلانی چهل سال بود اما من پنجاه سال است که...!» حالا باید چکار کرد؟ در روایت داریم خداوند متعال آن بندگان را که دوست دارد اما آن‌ها خودشان نمی‌فهمند که دارند چکار می‌کنند، کاری می‌کند که خوابشان ببرد و نماز صبح آن‌ها قضا شود. خدایی که گفته است: «نماز صبح بخوانید! حواست باشد که خوابت نبرد!» همه چیز وارونه است. اصلاً خود خدا کاری می‌کند که آن شخص خوابش ببرد. با بنده خودش کاری می‌کند که نمازش قضا شود. وقتی از خواب پا می‌شود، روی دستش بزند که: «ای داد بی‌داد! نماز صبح‌مان قضا شد!» تا یک موقع شیطان وارد نشود و رد پا برای شیطان نگذارد. درس بگیرید!

همه این درس‌ها برای ماست. یاد بگیرید. رد پا برای شیطان نگذارید. جای پا درست نکنید که شیطان بیاید آن‌جا بایستد. چه بسیار کسانی که ریاضت‌ها و سختی‌ها می‌کشند، عبادت‌ها می‌کنند، نمازها می‌خوانند، روزه‌ها می‌گیرند، اما نتیجه چه می‌شود؟ روزی می‌آید که از مردم طلبکار می‌شوند. چه بسیار علما که زحمت‌ها می‌کشند، در حوزه‌های علمیه درس‌ها می‌خوانند، اما چه نتیجه‌ای دارد؟ درس نخوانید! کار طلبی کذایی آنچنانی انجام نده! به اندازه‌ای که قصد قربت داری درس بخوان. چقدر قصد قربت داری؟ هر چقدر قصد قربت نداری درس نخوان! بگیر بخواب! می‌گوید: «این طلبه دیگر به چه درد می‌خورد؟» می‌گوییم: «اگر این طلبه به درد نمی‌خورد، ضرر هم ندارد. لااقل دین و آخرت خود را حفظ کرده است، جایش در بهشت است!» اما آن طلبه‌ای که با انگیزه‌های غیر الهی درس می‌خواند، چه کسی

گفته است درس خواندن مطلوبیت ذاتی دارد؟ این چه وضع حوزه‌های علمیه ماست که به هر قیمتی که شده می‌گویند: «طلبه باید درس بخواند؟!». این غلط است. حرف سنگینی است. آیا درس خواندن غلط است؟! آیا طلبگی کردن غلط است؟! پس چرا گفتند این درس‌ها را بخوانیم؟! نمی‌دانیم با چه بیانی باید بگوییم که ما مخالف طلبگی و درس خواندن نیستیم، ما مخالف عالمی هستیم که فاسد می‌شود. درس می‌خواند، ملا و مجتهد می‌شود، بعد که مجتهد شد، چون نیتش الهی نبوده است، شروع به ضربه زدن می‌کند.

«چو دزدی با چراغ آید

گزیده‌تر برد کالا»

حالا دیگر چراغ دستش است! یک اهرم قدرت به دست آورده است. دیگر مرجع تقلید شده است؛ اما با چه نیتی می‌خواهد رکورد همه مراجع را بشکند؟ به‌گونه‌ای درس خواند که روی دست همه بزند، که مرجع واحد و یکتا شود، دیگر رودست نداشته باشد. برای این کار درس خوانده است. حالا هم که شده، اگر تحویلش نگیرند، هست و نیست خود را به هیچ داده است. چقدر طلبکار می‌شود؟! از مردم طلبکار می‌شود. می‌گوید: «من این همه کار کردم، شب و روز زحمت کشیدم، درس خواندم، چشمم را از دست دادم! در حوزه‌های علمیه خون جگر خوردم؛ حالا که آمدم مرجع شویم، آقای فلانی مرجع شده است! به جای این‌که ما امام جمعه شویم، فلانی امام جمعه شد! به جای این‌که ما رهبر شویم، فلانی رهبر شده است! و...» همین‌طور شروع به گفتن می‌کند. بعد خیال نکنید که این حرف‌ها را در دلش می‌گوید. دیگر نمی‌تواند این حرف‌ها را در دل خود نگه دارد. اگر این حرف‌ها را نگه دارد و داد نزند، می‌ترسد. برای رسیدن به مقصد و هدف خود فداکاری می‌کند. بزرگ‌ترین جنایت‌ها را انجام خواهد داد. جنایت‌هایی که شما، یعنی افراد عادی آن کارها را نمی‌کنند. چرا ما طلبه‌ها را وادار می‌کنیم درس بخواند؟ این کار غلط است. ملا و مجتهد زوری نمی‌خواهیم. چرا می‌گوییم: «اگر درس نخوانی شهریه‌ات را قطع می‌کنیم؟!». چرا می‌گوییم: «اگر درس نخوانی به تو معافی نمی‌دهیم؟!». مگر دانشگاه است؟! آیا وحدت حوزه و دانشگاه همین است؟! چرا انگیزه‌های غیر الهی را داخل می‌کنیم؟ چرا می‌گوییم: «مدرک می‌دهیم؟! یا اگر درس نخوانی مدرک نمی‌دهیم?!»

دانشگاه حساب جدایی دارد. هرکسی هرچه می‌خواهد، برود بخواند. حسابش فرق می‌کند. دروس حوزوی و دینی، فرق می‌کند. چقدر به بزرگان حوزه گفتیم: «این کار را نکنید، این کار خطرناک است! چرا طلبه را وادار به درس خواندن می‌کنی؟!». گفت: «باید چکار کنیم؟ درس نخواند که بی‌سواد بماند؟! آیا خوب است که آخوندهایی را می‌بینی که بی‌سواد هستند؟!». به خدا قسم خوب است. این آخوندهای بی‌سواد با تقوا خیلی از آن آخوندهای باسواد بی‌تقوا و عالم متهم‌تر هستند. این‌ها جاهل متنسک

نیستند؛ در حد سواد خود دارد کار می‌کند. منظورم آخوندهای بی‌تقوا و جاهل‌های متنسک نیست. آخوند بی‌سواد با تقوا هرچه را می‌داند می‌گوید؛ هرچه را هم که نمی‌داند می‌گوید: «به فلانی مراجعه کنید، او بهتر از من می‌داند!» چنین آخوندی تقوا دارد. تا حالا از این‌گونه آدم‌ها ندیده‌ای؟! می‌دانم کم دیدی اما هست. تک و توک پیدا می‌شود. وقتی از او سؤال می‌کنی، می‌گوید: «من این مسأله را نمی‌دانم!» راحت می‌گوید: «نمی‌دانم!» مثل شیر می‌گوید: «مثل خر نمی‌دانم!» نمی‌گوید: «مثل شیر نمی‌دانم!» که اول و آخر خود را شیر بداند. اما بعضی‌ها نمی‌خواهند پایین بیایند.

نمی‌خواهد تقاضا کند و خودش را کوچک کند. نمی‌خواهد دست از منیت خود بردارد و از من خود پایین بیاید. اگر شما منیت داشته باشید، کاری از شما بر نمی‌آید چون اهرم قدرت دست شما نیست؛ اما وقتی عالم شدی و منیت و خودخواهی‌ات هم محفوظ ماند، تمام عالم را به فساد می‌کشی؛ «إذا فسد العالم فسد العالم» حوزه‌های علمیه نباید بگویند: «ما به هر قیمتی که شده است عالم می‌خواهیم!» ما به هر قیمتی که شده عالم نمی‌خواهیم؛ ما به هر قیمتی که شده آدم می‌خواهیم. هرچند به قیمت عالم نشدن او باشد. حوزه‌های علمیه ما باید عالم آدم درست کند، نه عالمی که می‌خواهد آدم باشد یا نباشد. همه هدف ما این شده است که به دنیا بگوییم: «ببینید ما چه داریم!» شما چند حافظ قرآن دارید؟ مثلاً هزار حافظ قرآن اما ما ده هزار حافظ قرآن داریم. دیدی روی دست شما زدیم! پس شما از ما عقب هستید! شما چند معلم دارید؟ ده‌تا. ما بیست عالم درست کردیم! دیدی ما روی دست شما زدیم. فقط می‌خواهیم رکورد بشکنیم! پس هدایت و تربیت چه شد؟! می‌دانی حوزه علمیه ما چند طلبه دارد؟ حوزه علمیه شما چند طلبه دارد؟! حوزه علمیه ما این‌قدر طلبه بیشتر است!!

طلبه‌های شما باسوادتر هستند یا طلبه‌های ما؟ طلبه‌های شما چه خوانده‌اند؟ طلبه‌های ما بیشتر از شما خوانده‌اند. طلبه‌های شما منطق حاشیه ملا عبدالله می‌خوانند، طلبه‌های ما منطق شمسیه و منطق منظومه هم خوانده‌اند! با این وضعیتی که حوزه‌های علمیه ما دارند، این جامعه درست شدنی نیست. اصلاً نباید بین مردم تبلیغ کنیم. باید از حوزه‌ها شروع کرد. مردم که خوب و تابع هستند، حرف گوش کنند؛ عواطف و احساسات و عرق دینی دارند. ما نباید عالمی که از این مسأله سوء استفاده کند تربیت کنیم. حوزه‌های علمیه نباید علمایی که فاسد باشند و از احساسات پاک دینی مردم سوء استفاده کنند تربیت کنند. باید از حوزه‌های علمیه شروع کرد. خیلی‌ها از من گله کرده‌اند که چرا ما از تو دعوت می‌کنیم که مجلس ما منبر بروی، می‌گویی: «آیا طلبه هستند؟» اگر جوابشان «نه» باشد، منبر نمی‌روم. نیرو، وقت، انرژی و توانم را صرف کاری غیر از حوزه و طلبه‌ها نمی‌کنم. چرا؟ چون می‌دانم دارم هدر می‌دهم. می‌دانم دارد حرام می‌شود. جای دیگر کار باید کرد. مشکل از جای دیگری است. شما می‌خواهی به داد اسلام برسی، برو به داد حوزه‌ها برس. دلت برای اسلام می‌سوزد، خودت طلبه شو. اگر

می‌خواهی واقعاً اسلام را یاری کنی، طلبه واقعی شو، چرا که طلبه واقعی کم داریم. همه مشکلات ما از حوزه‌های علمیه است. هرچه مشکل داریم، ان‌شاءالله که نداریم!

به حمدالله همه کارها خوب است؛ مشکلی هم نیست؛ مسائل فرهنگی جامعه حل است؛ مسائل اخلاقی نیست؛ مشکلات و معضلات دینی هم نداریم؛ همه مردم پاک، خوب، بی‌عیب، بی‌نقص، بامعرفت، کامل و جامع هستند! اما اگر نقص، عیب و ایرادی دیدی و خواستی درست شود، از حوزه‌ها شروع کن. منبع و مرکز و ریشه‌اش آن‌جاست. اگر آنجا درست شود، همه جا درست می‌شود. می‌گویی: «نمی‌شود؟!». ما یک وظیفه داریم که باید آن‌را انجام بدهیم. می‌خواهد بشود، می‌خواهد نشود. ما باید به وظیفه‌مان عمل کنیم. اگر من تشخیص دادم باید از حوزه و از طلبه‌ها شروع کنم، از این‌جا شروع می‌کنم. اینکه چقدر اثر می‌گذارد دست خداست. تا خدا چقدر مقدر کرده باشد. این هم یکی از ارزاق عالم دنیا است که تقسیم آن دست خداست. دنیا که دست ما نیست. ادعا نمی‌کنیم و اهل ادعا نیستیم که من چه می‌کنم. تا گفتیم: «من!» دیگر خدا وجود ندارد. خدا می‌گوید: «تو خودت انجام بده! من دیگر نیستم! نگفتی خدا!» خدا حضرت امام رضوان الله تعالی علیه را رحمت کند؛ اوایل انقلاب به آقا مهدی شاه آبادی رحمت الله علیه گفت: «یادت است من سال ۴۲ چه گفتم؟» گفت: «نه! یادم نیست!» امام گفت: آن موقع در حکومت وقت زمان شاه مسائلی به وجود آمده بود؛ می‌خواستند کارهای خلاف شرعی انجام بدهند. شما به اطلاع من رساندی و گفتی: «می‌خواهند این کار را انجام بدهند!» گفتم: «مگر خمینی مرده است؟! نمی‌گذارم!» همان موجب شد که پانزده سال انقلابی را که می‌خواستیم انجام بدهیم عقب ببفتد.

همان یک «مگر خمینی مرده است». ببین حالا چقدر حواسش جمع بود که در درون یک انسان چه می‌گذرد! انگیزه انسان چقدر باید خالص باشد! چند نفر این‌گونه پیدا می‌کنی؟ مگر خمینی مرده است! من به داد اسلام می‌رسم! من چه کسی هستم که به داد اسلام برسم؟! نمی‌دانم چرا سخنرانی‌های امام را پخش نمی‌کنند؟! اصلاً اگر هیچ‌کس در تلویزیون حرف نزنند و سخنرانی هم نکنند، فقط سخنرانی امام را پخش کنند، طی ده سال به مناسبت‌های مختلف سخنرانی کرد، همه چیز هم گفت، هیچ‌چیزی را هم فروگذار نکرد، تا هزار سال دیگر هم هرچه پخش کنند، باز هم جا دارد، مطلب و محتوا دارد. فقط می‌گفت: «خدا کرد، من چه کسی هستم؟! منی در کار نیست! خدا کرده است!» این آخر خط است! یادتان نرود! این حرف‌ها را می‌گفت. حالا چقدر خودش واقعاً رسیده بود؟! آنقدر رسیده بود که لااقل در مقام حرف و گفتن حواسش جمع بود. بعضی‌ها اینقدر نرسیده‌اند؛ همیشه در مقام حرف هم می‌گویند: «من می‌فهمم!» هیچ‌کس نمی‌فهمد! این که من گفتم هیچ‌کس تا حالا نگفته است، همه نمی‌فهمند، همه بی‌شعور و نفهم هستند. فقط تو می‌فهمی، تو خو هستی! خب دیگر چرا می‌گویی؟! چرا مرتب «من! من!» می‌کنی؟! امام در مقابل کسی که آن موقع مرتب من من می‌کرد، یک جمله

فرمود: «این من شیطان است!» اینقدر من من نمی‌کنند. هر کجا خطر و نقطه ضعف بود، بگو: «من!» هر وقت گفتند: «چه کسی از همه نفهم‌تر است؟» بگو: «من از همه نفهم‌تر هستم!» عیب ندارد. آن من، شیطان نیست.

آن من، رحمان است. اما اگر گفتند: «چه کسی از همه فهمیده‌تر است؟» گفتی: «من از همه فهمیده‌تر هستم!» این من، شیطان است. در مورد همه کمالات می‌گویی: «من هستم!» اما در مورد همه ضعف‌ها می‌گویی: «دیگران هستند!» این آخر خط است. نگویند که نگفتی بالاخره چکار باید انجام بدهیم؛ فقط بحث کردی که ایمان کجاست؟ بهشت کجاست؟ اما حالا چکار کنیم تا بهشت برویم؟ چکار کنیم که بهشتی باشیم؟ صبح تا شب چقدر «من» می‌گویی؟ آیا نمی‌گویی؟ سرتاپای وجود و همه هیکل تو دارد می‌گوید: «من!» نگاه، قدم برداشتن، راه رفتن، نشستن تو ... همگی می‌گویند: «من!» با تکبر و نخوت و با یک دید دیگر به مردم نگاه کردن؛ برای خود حریم قائل شدن؛ این که کسی جلو نیاید؛ کسی چیزی نگوید؛ مراتب را حفظ کنید؛ سلسله مراتب محفوظ باشد و ... همه وجودت می‌گوید: «من!»

عالمی می‌خواست خطبه عقد بخواند. وقتی می‌خواست از عروس بله بگیرد، بار اول خطبه را خواند دید بله را نگفت؛ بار دوم و سوم هم خطبه را خواند، معمولاً بار سوم بله را می‌گویند، اما عروس باز هم بله را نگفت. بار چهارم هم خطبه را خواند. دیگر خسته شد. گفت: «من هرچه نگاه می‌کنم، همه هیکل و وجود تو، همه این جلسه، بله است. خب با زبانت هم بگو: «بله!» مار خلاص کن که پی کارمان برویم! اصلاً این جلسه برای چه تشکیل شده است؟ برای گفتن بله تشکیل شده است. فقط زبانت «بله» نمی‌گوید!» بعضی‌ها زبانشان نمی‌گوید، اما همه هیکل و وجودشان، مملو از ادعا و غرق در منیت است.